

آن ماری سلینکو

دزیره

جلد اول

ترجمه: همایون پاکروان

ویراستار: ارژنگ خرسندی

Selinko, Annemarie

سلینکو، آنهماری، ۱۹۱۴ - م

دزیره / ترجمه همایون پاکروان؛ ویراستار ارژنگ خرسندی. - تهران: جامی، ۱۳۸۴

۷۸۸ ص. - (ادبیات جهان؛ ۵۰)

ISBN: 964-7468-72-5

Desiree

عنوان اصلی:

کتاب حاضر در سالهای مختلف توسط ناشرین متفاوت ترجمه و چاپ شده است.

فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.

۱. داستانهای آلمانی - قرن ۲۰ م. ۲. دزیره ملکه، همسر کارل چهاردهم، پادشاه سوئد و

نروژ، ۱۷۷۷ - ۱۸۶۰ م. Desiree. Queen, Consort of Charles XIV John, King of Sweden and Norway

of Sweden and Norway داستان. الف. پاکروان، همایون، ۱۳۴۵ -، مترجم. ب.

خرسندی، ارژنگ، ویراستار. ج. عنوان.

د ۷۱۷ س ۹۱ / ۸۳۳

۴ د ۸ س / PZ۳

۱۳۸۳

۱۳۸۳

۴۰۲۹۵ - ۸۳ م

کتابخانه ملی ایران



خیابان دانشگاه، چهارراه وحید نظری، شماره ۱۶۲

تلفن ۶۴۰۰۲۲۳ - ۶۴۶۹۹۶۵

دزیره (جلد اول)

آن ماری سلینکو

ترجمه‌ی همایون پاکروان

ویراستار: ارژنگ خرسندی

چاپ نخست: ۱۳۸۴

شمارگان: ۳۵۰۰ جلد

چاپ: نیل

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۵ - ۷۲ - ۷۴۶۸ - ۹۶۴

ISBN: 964 - 7468 - 72 - 5

فصل اول

مارسی، شروع ژرمینال سال دوم انقلاب:

آخر مارس ۱۷۹۴، طبق تقویم سابق

معمولاً یک زن می تواند آنچه را که می خواهد از یک مرد بگیرد، به شرط آن که دارای صورت زیبا و اندام قشنگی باشد. به همین دلیل تصمیم گرفته ام چهار دستمال در سینه خود جای دهم. آن وقت دارای اندام قشنگی خواهم بود. در حقیقت من دختر بالغی هستم ولی کسی از این موضوع مطلع نیست، به علاوه اندام و شکل ظاهری من بالغ بودن مرا نشان نمی دهد.

ماه نوامبر گذشته چهارده ساله بودم. پدرم یک دفتر خاطرات روزانه زیبایی به مناسب روز تولدم به من هدیه کرد: در کنار این دفتر قفل کوچکی وجود دارد که می توانم آن را ببندم. حتی خواهر من ژولی نخواهد فهمید که من در این دفتر خاطراتم چه نوشته ام. این دفتر خاطرات آخرین هدیه ای بود که پدرم به من داد. پدرم تاجر مصنوعات ابریشمی در مارسی بوده است و نام او هم فرانسوا کلاری بود. در ماه قبل در اثر امراض ریوی فوت کرد.

وقتی که این دفتر خاطرات را با حیرت در بین هدایای دیگر در روی میز دیدم از پدرم سؤال کردم:

- چه در این دفتر باید بنویسم؟

- پدرم خندید. پیشانی مرا بوسید، آن گاه با حالتی متأثر به من نگاه کرد و

جواب داد:

- داستان همشهری اوژنی دزیره کلاری Eugénie Desirée Clary. امشب

تاریخچه و داستان آینده خود را شروع می کنم. زیرا آن قدر تهییج شده ام که نمی توانم بخوابم. آهسته از تخت خواب بیرون خزیدم. فقط امیدوارم ژولی

پیشگفتار

کتاب دزیره رمانی است بسیار جذاب و تاریخی، برگرفته از وقایع و رویدادهای نیمه دوم قرن هجدهم و عصر ناپلئون. قهرمان اصلی این رمان بزرگ برناردین اوژنی دزیره است. دزیره کلاری ملقب به دزیدریا، ملکه سوئد و نروژ دختر آقای فرانسیس کلاری تاجر ابریشم و اهل مارس بود که در هشتم نوامبر سال ۱۷۷۷ میلادی در مارس فرانسه چشم به جهان گشود.

دزیره در سال ۱۷۹۴ با ناپلئون بناپارت نامزد شد، اما دو سال بد ناپلئون نامزدی خود را با او به هم زد و در هشتم مارس ۱۷۹۶ با ژوزفین دوبونهارنه ازدواج کرد. هنگامی که دزیره از این موضوع اطلاع یافت به ناپلئون نوشت که: «تو زندگی مرا به سوی بدبختی سوق دادی و من هنوز ناتوان از فراموش کردن توام.»

اما دزیره چندی بعد با ژنرال ژان باتیست برنادوت ازدواج کرد. ژنرال برنادوت فردی بود مدیر، باتجربه و کارآزموده، او جنگ‌های پیروزمندانه و افتخارآمیزی انجام داد و به خاطر خوشنامی خود از طرف مجلس ملی سوئد به ولایتعهدی آن کشور برگزیده شد و سپس در سال ۱۸۱۰ رسماً پادشاه آن کشور گردید.

دزیره در سال ۱۸۲۹ تاجگذاری کرد و ملکه کشور سوئد گردید. او شوهرش را در سال ۱۸۴۴ از دست داد و بیوه شد، و پسرش اوسکار جانشین پدر گردید. دزیره بعد از فوت شوهرش چندین بار سعی کرد که از مقام خود استعفا دهد تا به نزد خانواده خود که سالها بود در ایالت لوتزیانای آمریکا می‌زیستند برود. اما ملت سوئد اجازه این کار را به او ندادند.

سرانجام او یک سال پس از مرگ تنها فرزندش اوسکار که بعد از پدرش به

عنوان اوسکار اول بر تخت نشسته بود، در سال ۱۸۶۰ در سن ۸۳ سالگی، بعد از بازدید از اپرا در قصر استکهلم زندگی را بدرود گفت و پیکرش را در کنار مزار همسرش در کلیسای لوتران به خاک سپردند.



و اما سخنی هم درباره نویسنده این کتاب، نویسنده این رمان تاریخی خانم آن ماری سلینکو است. این بانوی شیفته آزادی، اطریشی الاصل است که پس از اشغال کشورش به دست نازی‌ها به تبعیت دانمارک درآمد و با شوهر خود در این کشور می‌زیست که باز هم بر اثر حمله هیتلر بدانجا، این کشور را نیز ترک کرده و به سوئد آزاد پناهنده شد.

آن ماری سلینکو به عنوان مترجم وارد صلیب سرخ سوئد گردید و در این جا بود که با کنت فولک برنادوت یکی از نوادگان ژان باتیست برنادوت آشنا شد و یکی از همکاران خستگی‌ناپذیر وی به شمار آمد و در این دوران پر آشوب بود که آن ماری سلینکو به فکر نوشتن زندگینامه دزیره کلاری افتاد و با استفاده از اسناد و مدارک تاریخی معتبر شروع به نوشتن کرد.

داستان آن ماری سلینکو پس از انتشار به سرعت بر سر زبانها افتاد و یکی از پرفرودارترین رمان‌های جهان گردید، چنانکه هنوز چندی از انتشار این کتاب نگذشته بود که به زودی به اغلب زبان‌های دنیا ترجمه شد و در سراسر جهان میلیون‌ها خواننده مشتاق پیدا کرد.

خواهرم که در آنجا خوابیده در اثر لرزش نور شمع از خواب بیدار نشود، برای آن که مرافعه و حشمتاکی به پا خواهد کرد.

علت تهییج من این است که فردا با زن برادرم سوزان به دیدن آقای آلبیت خواهم رفت تا در مورد استخلاص اتیین Étienne با او صحبت کنم. اتیین برادر من و زندگی او در خطر است. دو روز قبل پلیس ناگهان او را توقیف کرد. چنین حوادثی در این روزها زیاد رخ می دهد. فقط پنج سال از انقلاب کبیر گذشته و مردم می گویند که هنوز انقلاب به پایان نرسیده. به هر جهت هر روز تعداد زیادی در میدان شهرداری به وسیله گیوتین اعدام می شوند. این روزها بستگی داشتن با آریستوکرات ها خطرناک است. خوشبختانه ما با چنین اشخاصی نسبتی نداریم. پدرم راه و رسم و کسب و کار خود را پیش گرفت و مغازه کوچک و ناچیز پدر بزرگم را به صورت یکی از بزرگترین شرکت های ابریشم ماری در آورد. پدرم درباره انقلاب بسیار خوشحال بود. قبل از انقلاب او به سمت بازرگان دربار منصوب شد و مقداری پارچه ابریشمی آبی و مخمل برای ملکه فرستاد. اتیین می گوید هنوز پول این پارچه ها را دریافت نکرده است. پدرم وقتی که اعلامیه حقوق بشر را برای ما قرائت می کرد از شوق و خوشحالی اشک می ریخت.

اتیین شغل و کسب پدرم را پس از مرگ او اداره می کند. وقتی که اتیین توقیف شد ماری آشپز ما که سابقاً دایه من بود آهسته به من گفت: - او زنی شنیده ام آقای آلبیت به ماری می آید. زن برادر تو باید به ملاقات او برود و همشهری اتیین را از زندان رها سازد.

ماری همیشه می داند که در شهر چه خبر است. در موقع شام همه ما بسیار متأثر و اندوهناک بودیم. جای دو نفر در سر میز خالی بود: صندلی پدرم که در کنار مادرم قرار گرفته و صندلی اتیین که در کنار سوزان است خالی بود. مادرم اجازه نمی دهد کسی از صندلی پدرم استفاده کند. در حالی که به آلبیت فکر می کردم نان را بین انگشتان خود گلوله می کردم. این حرکت من باعث ناراحتی ژولی شده بود. ژولی فقط چهار سال از من بزرگتر است اما همیشه می خواهد نسبت به من مادری و بزرگتری نماید. این رفتار او مرا دیوانه می کند. ژولی گفت: - او زنی این عمل تو پسندیده نیست.